

## رسائل

مجله فقهی-حقوقی مجتمع فقه، حقوق و قضای اسلامی  
سال نهم- شماره اول- پیاپی یازدهم- پاییز و زمستان ۱۴۰۲  
صفحات ۱۲۱ تا ۱۴۸

علی رهبر\*

alialavi17395@gmail.com

# حکم و شرایط قضاء بر اساس شهادت بر شهادت در فقه امامیه و حقوق موضوعه ایران

## چکیده

شهادت بر شهادت در فرضی مطرح می‌شود که در فرآیند دادرسی، حضور شاهد نزد قاضی برای اداء شهادت، به دلایلی همچون غیبت، بیماری، مسافرت یا حبس متعذر باشد. از دیدگاه فقها در چنین مواردی شهادت بر شهادت با شرایط خاصی، فی‌الجمله پذیرفته شده است. مشهور فقها قائل به عدم جواز این نوع شهادت در حدود هستند؛ اما در حقوق الله که جنبه حدی نداشته و صرفاً احکام شرعیه را اثبات می‌کنند و همچنین در حقوق الناس، شهادت بر شهادت را صحیح می‌دانند. یکی از ادله عدم جواز شهادت بر شهادت در حقوق الله، روایت امام باقر علیه السلام است و دلیل قائلین به جواز نیز اطلاق روایات باب شهادت و روایات دیگری همچون معتبره غیاث بن ابراهیم است. شهادت بر شهادت در حقوق الناس یا مربوط به دیون، املاک و عقود است که مشهور فقها در این حالت، با تمسک به عموم روایات، این شهادت را پذیرفته‌اند؛ و یا مربوط به قصاص است که تنها عده قلیلی از فقها به استناد اجماع و اطلاق روایات، این مورد را پذیرفته‌اند. همچنین طبق نظر مشهور فقها، به استناد ظهور روایات در رجولیت، شهادت بر شهادت توسط زنان صحیح نیست. فقها درباره شرایط صحت شهادت بر شهادت، اختلاف نظر دارند و تطابق مواد قانونی با نظرات برخی فقها نیز محل ایراد است؛ چراکه به نظر می‌رسد برخی شروطی که قانون‌گذار مقرر کرده است، همچون شرط تعذر حضور شاهد اصل که در ماده ۱۸۸ قانون مجازات اسلامی آمده است، با توجه به ادله فقهی،

\* دانش‌آموخته مدرسه قضاوت، طلبه سطح عالی حوزه علمیه قم.

صحیح نیست. از سویی دیگر، در برخی فروض همچون شهادت بر شهادت شاهد فرع، شهادت بر شهادت صحیح به نظر می‌رسد؛ اما قانون به تبع نظر برخی فقها، آن را صحیح ندانسته است.

**کلیدواژه‌ها:** شهادت، شاهد، شهادت بر شهادت، حقوق الله، حقوق الناس، شاهد اصل، شاهد فرع.  
**مقدمه**

در منازعات و حوادث اجتماعی که در محاکم حقوقی و کیفری مطرح می‌شوند، شاهد یا شاهدان وقوع حادثه، یکی از مهمترین ادله اثبات دعوی محسوب می‌شوند. در فقه امامیه و قانون مجازات اسلامی، شهادی که شهادت او مؤثر است، به دو گونه تقسیم می‌شود؛ یعنی گاهی فرد، خود به صورت مستقیم گواه واقعه بوده است که این قسم، شهادت اصل نام دارد و شاهد آن نیز شاهد اصل گفته می‌شود و گاهی به واسطه شاهد واقعه از آن رخداد اطلاع یافته و بر شهادت او گواهی می‌دهد که این قسم نیز شهادت فرع نام داشته و چنین شهادی را نیز شاهد فرع می‌نامند.

این تقسیم از اهمیت بالایی برخوردار است؛ چراکه که ممکن است شاهد اصلی یک واقعه، بر اثر عواملی مانند مسافرت، غیبت، یا قوای قاهره، از حضور در دادگاه معذور گردد. به همین لحاظ، فقهاء به این موضوع توجه داشته و چنین تعذری را موجب استماع و پذیرش شهادت بر شهادت (شهادت فرع) می‌دانند؛ بنابراین اگر شهادت، واجد شرایط شرعی برای صدور حکم قضایی باشد، قاضی اجازه دارد تا با شرایطی، طبق شهادت فرع، حکم را صادر نماید. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اولاً شهادت فرع در چه مواردی صحیح است و ثانیاً چه شرایطی برای صحت این نوع شهادت ذکر شده است و آیا تمام شرایطی که فقها مطرح کرده‌اند، در قانون نیز منعکس شده است یا خیر؟

پژوهش حاضر تلاش دارد تا شرایط و موارد صحت شهادت بر شهادت را مورد مطالعه قرار داده و آراء مختلف فقها در این موضوع را جمع‌آوری نماید. علاوه بر این، با تطبیق و مقایسه نظرات فقها با مواد قانونی مرتبط، نواقص و اشکالات مواد قانونی را مد نظر قرار می‌دهد.

برای پاسخ به سؤال پژوهش، ابتدا به تبیین مراد از شهادت بر شهادت و ادله مشروعیت آن پرداخته و سپس فروض مختلف شهادت بر شهادت مطرح و در گام بعدی، شرایط صحت چنین شهادتی در فقه بررسی می‌شود. در پایان نیز شهادت بر شهادت از منظر قانون و شرایط صحت قانونی آن بررسی می‌شود.

## ۱. تعریف شهادت بر شهادت و ادله مشروعیت آن

در برخی شرایط خاص، حضور شاهد اصل امکان پذیر نبوده و لذا با شرایطی که در ذیل به آن اشاره می‌شود، شاهد فرع حضور یافته و بر شهادت شاهد اصل، شهادت می‌دهد. این نوع شهادت را شهادت فرع و شاهد آن را نیز شاهد فرع می‌نامند. شهادت بر شهادت شامل دو قسم می‌شود: شهادت بر شهادت شاهد اصل و شهادت بر شهادت شاهد فرع و هر یک از این دو قسم نیز دارای ادله‌ای است که در ادامه بیان می‌شود.

### ۱-۱. ادله شهادت بر شهادت شاهد اصل

شهادت بر شهادت فی الجمله در حق شاهد اصل مقبول است (شیخ طوسی، المبسوط فی فقه الإمامیه ۸: ۲۳۱ و شهید ثانی، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام ۱۴: ۲۶۹)؛ اما نه به این معنا که شاهد فرع، شهادت دهد که شاهد اصل چنین و چنان گفت؛ زیرا در این صورت، دیگر شهادت بر شهادت بر آن صدق نکرده و مصداق خود شهادت است. مراد از شهادت بر شهادت در اینجا این است که شاهد فرع، شهادت دهد که شاهد اصل بر چنین چیزی شهادت داد و به عبارت دیگر، مراد، شهادت بر شهادت است، نه شهادت بر گفتار شاهد اصل<sup>۱</sup> (نراقی، مستند الشیعه فی أحكام الشریعه ۱۸: ۳۸۴). ادله اعتبار این نوع شهادت عبارت است از: آیات قرآن کریم، روایات و اجماع فقها.

### الف) آیات

شیخ طوسی برای اثبات صحت شهادت بر شهادت به آیه شریفه «و استشهدوا شهیدین من رجالکم»<sup>۲</sup> استناد نموده و معتقد است اطلاق این آیه شریفه، شامل چنین شهادتی شده و صحت آن را اثبات می‌کند؛ یعنی شاهد گرفتن در آیه شریفه، هم شامل شاهد اصل و هم شاهد فرع می‌شود (المبسوط فی فقه الإمامیه ۸: ۲۳۱). شهید ثانی نیز معتقد است آیه مورد بحث، عمومیت داشته و شامل شهادت اصل و فرع می‌شود (مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام ۱۴: ۲۶۹). فاضل هندی

۱. در تفاوت احکام این دو حالت می‌توان به این مورد اشاره کرد که اگر شهادت بر شهادت باشد، در ترتیب اثر دادن به این شهادت، هم باید شرایط شهادت را در مورد شاهد اصل بررسی کرد و هم در مورد شاهد فرع؛ چراکه شاهد فرع، شهادت بر شهادت دیگری داده است و بنابراین، در اینجا دو شهادت وجود دارد که باید شرایط شهادت را برای هر دو بررسی نمود. اما در فرض دوم که شهادت بر گفتار است، فقط یک شهادت وجود دارد که باید شرایط آن را سنجید.

۲. بقره: ۲۸۲

برای اثبات شهادت بر شهادت به عموم آیه شریفه «وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» استناد می‌کند؛ استدلال ایشان بدین گونه است که اقامه شهادت در آیه شریفه، عمومیت داشته و شهادت اصل و شهادت فرع را شامل می‌شود (فاضل هندی، کشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام ۱۰: ۳۵۸).

مرحوم نراقی می‌فرماید برخی از فقها مانند شهید ثانی در مسالک و فاضل هندی در کشف اللثام به عمومات قبول شهادت نیز استدلال کرده‌اند (۱۴: ۲۶۹ و ۱۰: ۳۵۸)، اما استدلال به عمومات همچون عموم آیات پیشین، صحیح نمی‌باشد؛ زیرا آن عمومات، اصل شهادت شاهد اصل را اثبات می‌کند، اما اثبات آنچه که نسبت به آن شهادت داده است، دلیلی ندارد. زیرا ملازمه‌ای بین ثبوت و قبول شهادت شاهد اصل و ثبوت و قبول آنچه که نسبت به آن شهادت داده است، وجود ندارد (نراقی، مستند الشیعه فی أحكام الشریع، ۳۸۶: ۱۸).

به نظر می‌رسد استدلال به عمومات شهادت، خالی از اشکال باشد؛ زیرا آیات مذکور در مقام بیان اصل شهادت نیستند و از آنها چنین استفاده می‌شود که مسلمانان باید در هر موقعیتی که امکان آدای شهادت وجود دارد، حضور یافته و شهادت دهند؛ اعم از اینکه در مقام شاهد اصل باشند و یا شاهد فرع.

### ب) روایات

در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه و سایر کتب روایی از امام باقر علیه السلام آمده است: «فی الشهادة علی شهادة الرجل، و هو بالحضرة فی البلد، قال: نعم، و لو کان خلف ساریة، یجوز ذلك إذا کان لا یمکنه أن یقیمها هو لعلته تمنعه من أن یحضر و یقیمها، فلا بأس بإقامة الشهادة علی الشهادة» (ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه ۳: ۷۱؛ عاملی، وسائل الشیعه ۲۷: ۴۰۳ و طوسی، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار ۳: ۲۰). این روایت که برخی از فقها به آن استناد کرده‌اند، به روشنی بیان می‌کند که اگر شاهد اصلی از حضور در محکمه معذور باشد، شخص دیگری می‌تواند بر شهادت او شهادت دهد. (شهید اول، الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة ۲: ۱۴۱؛ نراقی، مستند الشیعه فی أحكام الشریعه ۱۸: ۳۸۶؛ نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام ۴۱: ۱۸۹؛ سبزواری، مهذب الأحكام، ۲۷: ۲۰۳؛ و طباطبایی قمی، سید تقی، هدایة الأعلام إلى مدارك شرائع الأحكام؛ ۳۹۵).

همچنین امام رضا علیه السلام می فرماید: «إِذَا شَهِدَ رَجُلٌ عَلَى شَهَادَةِ رَجُلٍ فَإِنَّ شَهَادَتَهُ تَقْبَلُ وَهِيَ نَصْفُ شَهَادَةٍ، وَإِذَا شَهِدَ رَجُلَانِ عَلَى شَهَادَةِ رَجُلٍ فَقَدْ ثَبَتَتْ شَهَادَةُ رَجُلٍ وَاحِدٍ، وَإِنْ كَانَ الَّذِي شَهِدَ عَلَيْهِ فِي مِصْرِهِ». (نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ۱۷: ۴۴۲) مطابق این روایت، شهادت یک مرد بر شهادت مردی دیگر، نصف شهادت محسوب می شود؛ بنابراین، شهادت دو مرد بر شهادت مردی دیگر، یک شهادت محسوب می گردد (نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام ۱۹۰: ۴۱؛ نراقی، مستند الشیعه فی أحكام الشریعه ۱۸: ۳۸۶؛ و قمی، سید تقی طباطبایی، هدایة الأعلام إلى مدارك شرائع الأحكام: ۳۹۵).

مرحوم صاحب جواهر می فرماید: «در میان روایات، روایتی وجود دارد که بیان می کند شهادت بر شهادت جایز نیست؛ اما این روایت شاذ بوده و یا حمل بر تقیه می شود». (جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام ۴۱: ۱۸۹) روایت مورد نظر می فرماید: «عن غياث بن إبراهيم عن جعفر عن أبيه عليه السلام: أَنْ عَلِيًّا عليه السلام قَالَ: لَا أَقْبَلُ شَهَادَةَ رَجُلٍ عَلَى رَجُلٍ حَيٍّ وَإِنْ كَانَ بِالْيَمِينِ» (عاملی، وسائل الشیعه ۲۷: ۴۰۳). در این روایت، شهادت بر شهادت در موردی که شاهد اصل زنده باشد، پذیرفته نمی شود.

مرحوم فیض کاشانی معتقد است که می توان این روایت را به سه گونه دیگر نیز تفسیر نمود؛ تفسیر اول این است که شهادت بر شهادت در خصوص مدعی علیه غایب، پذیرفته نمی شود؛ زیرا ممکن است شخص غایب، شهودی را حاضر کند که با شاهدان فعلی در تعارض باشد. تفسیر دوم این است که شهادت بر شهادت در خصوص شخص زنده، مورد قبول نیست؛ ولی بعد از موت شخص، مورد قبول واقع می گردد. تفسیر سوم این است که شهادت بر شهادت شخص واحد بر علیه شخص دیگر نیز قبول نیست؛ بلکه باید دو شخص برای قبول چنین شهادتی وجود داشته باشد (فیض کاشانی، الوافی ۱۶: ۱۰۱۸). مرحوم فیض خود، تفسیر سوم را می پذیرد که به نظر می رسد این تفسیر، قریب به صحت نیز است.

بنابراین با توجه به این روایت، روایت مذکور در من لا یحضره الفقیه دلالت بر این مطلب دارد که شهادت بر شهادت در صورتی مورد قبول واقع می گردد که مانعی برای حضور شاهد اصل، وجود داشته باشد و روایت مستدرک الوسائل نیز اصل قبول شهادت بر شهادت را ذکر می کند، ولی در

خصوص شرایط آن چیزی بیان نمی‌دارد؛ بنابراین، صحت اصل شهادت بر شهادت با شرایطی که در ادامه خواهد آمد، ثابت می‌شود.

### ج) اجماع

صاحب جواهر ادعای اجماع محصل و منقول بر صحت شهادت بر شهادت می‌کند و معتقد است که نقل اجماع در حدّ نزدیک به تواتر بوده و از مجموع روایات مذکور و اجماع موجود، قطع به جواز شهادت بر شهادت حاصل می‌شود (نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۱۸۹). مرحوم نراقی و برخی دیگر از فقها نیز برای جواز شهادت بر شهادت، به اجماع قطعی استناد می‌کنند (مستند الشیعة فی أحكام الشریعة ۱۸: ۳۸۴؛ شهید ثانی، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام ۱۴: ۲۶۹؛ فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام ۱۰: ۳۵۸؛ طباطبایی قمی، سیدتقی، هدایة الأعلام إلى مدارك شرائع الأحكام ۳۹۵؛ سبزواری، مهذب الأحكام، ۲۷: ۲۰۳؛ و لنکرانی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة - القضاء و الشهادات؛ ۵۶۹). بنابراین می‌توان بر صحت و جواز شهادت بر شهادت فی الجملة، به اجماع استناد نمود.

### ۱-۲. شهادت بر شهادت شاهد فرع

منظور از این نوع شهادت، این است که شاهد ثالثی بر شهادت شاهد دوم شهادت دهد؛ به عبارت دیگر، دو شاهد دیگر در محکمه حاضر شده و بر چیزی که شاهد فرع نسبت به آن شهادت داده است، شهادت دهند. مطابق نظر مشهور فقهاء، شهادت بر شهادت فرع، مورد قبول نیست (حلی، المهذب البارع فی شرح المختصر النافع ۴: ۵۷۰؛ ابن البراج، المهذب، ۲: ۵۶۱؛ ابن ادریس حلی، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی ۲: ۱۲۷؛ سبزواری، مهذب الأحكام، ۲۷: ۲۰۵؛ و لنکرانی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة - القضاء و الشهادات؛ ۵۷۴ و ۵۷۶)، اما برخی از فقهاء همچون مرحوم فیاض، آن را مورد قبول می‌دانند. در ادامه، این نظرات مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### الف) نظریه مشهور فقها

مشهور فقها سه دلیل بر ردّ شهادت بر شهادت فرع اقامه کرده‌اند. دلیل اول، اجماع است و دلیل دوم، اصل عدم حجیت است که طبق مفاد آن، اصل، عدم حجیت شهادت بر شهادت فرع است؛ مگر آنکه دلیلی بر خلاف آن وجود داشته باشد که در این صورت نیز استثنای از این اصل فقط به

میزان دلالت دلیل (قدر متیقن) صورت می‌گیرد؛ بنابراین، از آنجا که روایات مربوط به این بحث، فقط دلالت بر حجیت شهادت بر شهادت دارند، شامل محل بحث نشده و شهادت بر شهادت فرع، اعتباری ندارد. سومین دلیل نظریه مشهور، روایت عمرو بن جمیع از امام صادق علیه السلام است: «قال: اشهد علی شهادتک من ینصحک إلی أن قال: ولا تجوز شهادة علی شهادة علی شهادة» (عاملی، وسائل الشیعه ۲۷: ۴۰۴). گرچه این روایت به لحاظ سندی، ضعیف است، اما عمل مشهور به آن، این ضعف را جبران نموده است. این روایت به صراحت، شهادت بر شهادت فرع را مردود می‌داند. (نراقی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة ۱۸: ۴۰۴؛ و نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۱۹۲)

**ب) نظریه غیر مشهور**

مرحوم فیاض و حضرت آیت الله وحید خراسانی شهادت بر شهادت شاهد فرع را مورد قبول می‌دانند (فیاض، منهاج الصالحین ۳: ۲۷۲ و وحید خراسانی، منهاج الصالحین ۳: ۴۷۰). مرحوم آقای خوبی تمام ادله مشهور را قابل نقد دانسته و در نتیجه، چنین شهادتی را مقبول می‌داند. ایشان در خصوص اصل عدم حجیت معتقدند مشهور از آنجایی به این اصل استدلال می‌کنند که اطلاقات ادله قبول شهادت و نیز دو روایت معتبره طلحة بن زید که می‌فرماید «أنه کان لا یجیز شهادة علی شهادة فی حدّ» (عاملی، وسائل الشیعه ۲۷: ۴۰۴) و معتبره غیاث بن ابراهیم که می‌فرماید: «قال: قال علیه السلام: لا تجوز شهادة علی شهادة فی حدّ، ولا کفالة فی حدّ» (عاملی، وسائل الشیعه ۲۷: ۴۰۴) را شامل محل بحث ندانسته و بنابراین، چنین نتیجه گرفته‌اند که اصل، عدم حجیت بوده و دلیلی بر صحت و اعتبار شهادت بر شهادت فرع وجود ندارد؛ در حالی که هرچند دو روایت معتبره طلحة و غیاث قابل استناد برای بحث حاضر نیست؛ اما نمی‌توان پذیرفت که اطلاقات ادله قبول شهادت شامل این فرض نمی‌شود؛ چرا که اطلاقات قبول شهادت بی‌ینه، حکم را به صورت قضیه حقیقیه ثابت می‌کنند و بنابراین، مانعی برای ثبوت بی‌ینه به واسطه بی‌ینه دیگر وجود ندارد (مبانی تکملة المنهاج ۴۱: ۱۷۴).

مرحوم خوبی در خصوص روایت عمرو بن جمیع که دلیل دوم نظریه مشهور بود نیز معتقد است که این ضعف، با عمل مشهور جبران نمی‌شود و اجماع مورد ادعای مشهور را نیز رد نموده و بنابراین، دلیلی بر عدم صحت شهادت بر شهادت فرع نمی‌بیند (مبانی تکملة المنهاج ۴۱: ۱۷۴).

مرحوم آقای تبریزی نیز می‌فرماید وجود عمرو بن جمیع در سلسله سند روایت مذکور، باعث ضعف سند آن شده و نمی‌توان گفت عمل مشهور به این روایت، این ضعف را جبران می‌نماید؛ زیرا مشخص و محرز نیست که مشهور در فتوای خود به این روایت استناد کرده باشند. لذا اگر اجماعی در این خصوص وجود داشته باشد، به همان اخذ می‌شود و در غیر این صورت، دلیلی بر عدم اعتبار شهادت بر شهادت شاهد فرع وجود ندارد (أسس القضاء والشهادة؛ ۵۷۰).

در خصوص اصل عدم حجیت نیز می‌توان چنین پاسخ داد که هر چند روایات باب، دلالتی بر صحت شهادت بر شهادت فرع ندارند ولی می‌توان به اطلاقات ادله بینه تمسک کرده و محل بحث را از موارد استثنای آن اصل برشمرد؛ بنابراین به نظر می‌رسد با توجه به مخدوش بودن ادله مشهور، می‌توان شهادت بر شهادت فرع را صحیح دانست؛ زیرا همانطور که بیان شد استناد مشهور برای فتوای خود به روایت عمرو بن جمیع محرز نیست و از سوی دیگر ادله قبول شهادت اطلاق داشته و شامل این فرض هم می‌شود.

## ۲. فروض شهادت بر شهادت و اقوال در آنها

شهادت بر شهادت دارای فروض مختلفی است که نیازمند بررسی است. به طور کلی، این نوع شهادت در حقوق الناس اعتبار دارد؛ اما در حقوق الله جاری نمی‌شود. در حقوق الناس نیز برخی از فقها میان عقود و دیون و قصاص، تفاوت قائل شده‌اند. در مورد شهادت زنان نیز اختلافاتی وجود دارد که تفصیل آن خواهد آمد.

### ۱-۲. شهادت بر شهادت در حقوق الله

حقوق الهی که در محاکم مطرح می‌شوند، دو نوع هستند؛ برخی از آنها صرفاً جنبه حق الهی دارند که شامل حدود و تعزیرات می‌شوند و برخی دیگر نیز هم دارای جنبه حق الهی هستند و هم جنبه حق الناسی. در مورد دسته اول، مشهور فقها قائل به عدم اعتبار شهادت بر شهادت هستند؛ اما در نوع دوم، فقها اختلاف نظر دارند. همچنین برخی از فقها این سؤال را مطرح کرده‌اند که آیا می‌توان در حقوق الهی که شهادت بر شهادت پذیرفته نمی‌شود، لوازم و احکام شرعی مترتب بر آن را پذیرفت یا خیر؟ در ادامه این سه فرع بررسی خواهد شد.

### الف) شهادت بر شهادت در حقوق صرفاً الهی

در این نوع از حقوق الهی، مشهور فقهاء با استناد به اجماع و روایات، قائل به عدم صحت شهادت بر شهادت هستند. این نوع حقوق نیز به دو قسم حدود و تعزیرات تقسیم می‌شوند که هر یک دارای ادله خاصی است.

### ادله عدم نفوذ شهادت بر شهادت در حدود

مهمترین دلیل برای عدم نفوذ شهادت بر شهادت فرع در حدود، برخی از روایات است. در این خصوص، روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «إنه كان لا يجيز شهادة على شهادة في حد» (عاملی، وسائل الشیعه ۲۷: ۴۰۴)؛ یعنی در حدود، شهادت بر شهادت، نافذ نیست. این دلیل را برخی فقها همچون ابن ادریس مطرح کرده‌اند و فقهای دیگری نیز با وی موافقت نموده‌اند (ابن ادریس، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛ ۱۲۷، ۲؛ علامه حلی، تحریر الأحکام ۵: ۲۸۰؛ شهید ثانی، حاشیة الإرشاد ۴: ۱۵۸؛ طوسی، المبسوط في فقه الإمامية ۸: ۲۳۱؛ همو، الخلاف ۶: ۳۱۶؛ نراقی، مستند الشیعة في أحكام الشريعة: ۱۸: ۳۸۸؛ سبزواری، مهذب الأحکام، ۲۷: ۲۰۳ و لنکرانی، تفصیل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - القضاء والشهادات؛ ۵۷۲).

روایت دیگری نیز از امام باقر علیه السلام است که می‌فرماید: «لا تجوز شهادة على شهادة في حد، ولا كفالة في حد» (عاملی، وسائل الشیعه ۲۷: ۴۰۴). طبق این روایت، شهادت بر شهادت و نیز کفالت در حدود، جایز نیست.

### ادله عدم نفوذ شهادت بر شهادت در تعزیرات

طبق نظر فقها، شهادت بر شهادت در تعزیرات نیز جایز نیست؛ زیرا تعزیرات نیز از حقوق الله محسوب می‌شوند و مبتنی بر تخفیف هستند. مهمترین دلیلی که برای این ادعا مطرح شده است، استناد به ظهور همان روایات سابق مربوط به حدود است. به عقیده برخی از فقها، اگرچه نصوص، اختصاص به حد دارند، اما کلمه حد در روایات، ظهور در اعم از حد و تعزیر دارد؛ زیرا این واژه در روایات متعددی بر تعزیر نیز اطلاق شده است (نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۱۹۰ و ۱۹۲ و ۲۰۹؛ شهید اول، الدروس الشرعية في فقه الإمامية ۲: ۱۴۱؛ شهید ثانی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام ۱۴: ۲۸۶؛ فاضل هندی، كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحکام ۱۰: ۳۶۰؛

طباطبایی قمی سیدتقی، هدایة الأعلام إلى مدارك شرائع الأحكام ۳۹۵؛ سبزواری، مهذب الأحكام ۲۰۴:۲۷ و لنکرانی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة - القضاء والشهادات؛ (۵۷۲).

### ب) شهادت بر شهادت در حقوق مشترک بین خدا و انسان

در مورد شهادت بر شهادت در حقوق مشترک بین خدا و انسان برخی فقها آن را نافذ می دانند و برخی نیز قائل به عدم نفوذ آن هستند. مرحوم صاحب جواهر بیان می دارد که به اعتقاد فقهای همچون شهید ثانی، در روایت ذکر شده در ابتدای بحث حدود، دچار ضعف سندی است و از سوی دیگر، دلیل دیگری نیز بر تخصیص اصل عدم حجیت در این موارد در دست نیست؛ بنابراین، در حقوق مشترک بین خدا و انسان، باید شهادت بر شهادت را پذیرفت (نجفی، همان ۱۹۱:۴۱).

اما برخی دیگر از فقها معتقدند که در این موارد، چون عنوان «حق الله» بر آنها صادق است، همان دلایل قبلی، شامل آنها نیز شده و بنابراین، شهادت بر شهادت در چنین مواردی صحیح نیست (فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام ۱۰:۱۳۵۹ و نراقی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة ۱۸:۳۸۸). این گروه در مقام پاسخ به اشکال شهید ثانی، مبنی بر ضعف سندی روایات نیز معتقدند این ضعف با عمل مشهور جبران می شود (نجفی، همان ۱۹۱:۴۱).

به اعتقاد این گروه، در مواردی که شک داریم که آیا از حقوق الهی است و در نتیجه شهادت بر شهادت در آنها نافذ نیست یا از حقوق الناس است و در نتیجه شهادت بر شهادت در آنها نافذ است؛ مقتضی اصل، عدم ترتب اثر است. آنان دو دلیل بر این ادعای خویش اقامه نموده اند: دلیل اول، اصل عدم و دلیل دوم، عدم صحت تمسک به عام در شبهات موضوعیه است. طبق دلیل اول، اصل اولی، عدم حجیت است و در فرض شک در ترتب اثر شهادت، اصل عدم ترتب که ناشی از اصل عدم حجیت است، اجرامی شود. طبق دلیل دوم نیز ما در اصل حکم، شک نداریم؛ یعنی شک نداریم در حقوق الهی شهادت بر شهادت جایز نیست و در حقوق الناس جائز است. آنچه متعلق شک ما قرار دارد، مصداق خاص است که آیا از موارد حقوق الهی است یا از موارد حقوق الناس؟ بنابراین شبهه، موضوعیه است و نمی توان به عموم ادله جواز استناد نمود و نتیجه آن، اجرای اصل برائت است.

### ج) نفوذ شهادت بر شهادت نسبت به لوازم و احکام شرعی مترتب بر موضوع حد

فلسفه عدم پذیرش شهادت بر شهادت در حقوق الهی، تخفیف و چشم پوشی از گناهان و عدم

ترویج فساد گناه است؛ به همین لحاظ، این مسأله مهم در این خصوص مطرح می‌شود که آیا می‌توان میان اجرای حد و سایر احکام شرعیه‌ای که بر حد مترتب می‌شود، تفکیک نمود؟ یعنی در حقوق الهی حد اجرا نشود، ولی احکامی همچون حرمت نکاح مادر، دختر و خواهر مفعول در لواط بر فاعل لواط را با شهادت بر شهادت فرع، اثبات کنیم.

به عقیده فقها، این تفکیک صحیح بوده و در فقه نیز چنین تفکیک‌هایی به صورت فراوان رخ داده است. برخی در تحلیل این حکم می‌گویند: «در هر موردی که شک کردیم که از حقوق خداوند متعال است تا شهادت فرع قبول نشود و یا از حقوق انسان است، مقتضی اصل، عدم ترتب اثر است؛ زیرا وقوع شهادت و اثبات حد، امری حادث است و ما پیش از آن، یقین به عدم اثبات حد داشتیم؛ اکنون که شک در وقوع امری داریم که بر آن حد مترتب می‌شود، مقتضی اصل استصحاب این است که به آن ترتیب اثر ندهیم؛ علاوه بر این، این موضوع از موارد شبهه موضوعیه بوده و نمی‌توان به عموم ادله شهادت تمسک کرد؛ یعنی ما در اصل حکم، شکی نداریم، بلکه شک ما در مصداق خاص است که آیا از موارد حقوق الله است و یا حقوق الناس؛ فلذا شبهه، موضوعیه بوده و برائت جاری می‌کنیم. با این حال، شهادت بر شهادت فقط نسبت به حدود جایز نیست. اما نسبت به سایر احکام شرعیه مترتب بر موضوع حد، مانند حرام شدن مادر، دختر و خواهر مفعول بر فاعل در بحث لواط و سایر حقوق الله که مربوط به حد نمی‌باشد، مقبول است؛ زیرا تفکیک آن بین حد و حکم مترتب بر آن، جایز است و به عبارتی، مقتضی، موجود بوده و مانع، مفقود است؛ یعنی در فقه، تفکیک بین لوازم و ملزومات، شایع و صحیح است؛ مانند اثبات مال مسروقه و قطع ید که هر دو لازم یک امر، یعنی سرقت، هستند. در بحث حاضر نیز می‌توان لازم و ملزوم را از یکدیگر تفکیک نمود؛ زیرا در روایات به موضوع حد اشاره شده است و بیانی نسبت به احکام مترتب بر حد وجود ندارد.

بنابراین عمومات و اطلاعات ادله قبول شهادت و بینه، این موارد را شامل شده و چنین تفکیک‌هایی در فقه، امری شایع است؛ به عبارت دیگر، دلیل اثباتی ترتب یک لازم با لازم دیگر، تفاوت دارد؛ به عنوان مثال، در مال مسروقه، یک شاهد و قسم کافی است، بر خلاف قطع ید؛ لذا مثلاً در سرقت، دست سارق قطع نمی‌شود، اما مال مسروقه از وی سلب می‌شود» (سبزواری، مهذب الأحكام ۲۷: ۲۰۴).

باتوجه به مطالب مذکور به نظر می‌رسد شهادت بر شهادت در حقوق‌الله جایز نبوده و در سایر احکام شرعیه مترتب بر موضوع حد، مانند حرام شدن مادر، دختر و خواهر مفعول بر فاعل در بحث لواط، مورد قبول است و تفاوتی نیز نمی‌کند که حق‌الله از حقوق مشترک بین خدا و انسان باشد یا از سنخ حقوقی باشد که صرفاً حق‌الله هستند.

## ۲-۲. شهادت بر شهادت در حقوق‌الناس

طبق نظر مشهور فقها شهادت بر شهادت در حقوق‌الناس مطلقاً جائز است؛ اما برخی فقها قصاص را از این حکم مستثنی می‌دانند.

طبق نظر مشهور فقها، شهادت بر شهادت در حقوق‌الناس، مانند قصاص، طلاق، دین، قرض و عقود، مطلقاً و در عیوب زنان که غالباً دیگران نمی‌توانند نسبت به آن علم پیدا کنند، پذیرفته می‌شود و دلیل آن اجماع و اطلاق روایات است که فقهای زیادی به این مسأله اشاره کرده‌اند (طوسی، المبسوط فی فقه الإمامیه ۸: ۲۳۱؛ شیخ طوسی، الخلاف، ۶: ۳۱۳؛ محقق حلی، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام ۴: ۱۲۸؛ علامه حلی، إرشاد الأذهان إلی أحكام الإیمان ۲: ۱۶۴؛ شهید ثانی، حاشیه الإرشاد ۴: ۱۵۷؛ سبزواری، مهذب الأحکام، ۲۷: ۲۰۳؛ نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۱۹۰؛ شهید اول، الدروس الشرعیه فی فقه الإمامیه ۲: ۱۴۰؛ فیاض، منهج الصالحین ۳: ۲۷۲؛ و طباطبایی قمی، هداية الأعلام إلی مدارك شرائع الأحکام؛ ۳۹۵).

در مقابل مشهور، برخی از فقها قصاص را از این حکم استثنا نموده و معتقدند از میان حقوق‌الناس نمی‌توان قصاص را با شهادت بر شهادت اثبات کرد. مشهور فقها بر این باورند که شهادت بر شهادت در مورد قصاص جایز است و شهید ثانی بر صحت آن ادعای اجماع می‌کند (شهید ثانی، حاشیه الارشاد ۴: ۱۵۷)؛ اما شیخ طوسی در نهاییه و ابن ادریس حلی در سرائر این نظر را رد می‌کنند. این دو فقیه بزرگ معتقدند شهادت بر شهادت فقط در دیون، املاک و عقود، صحیح است و از ظاهر عبارت ایشان به دست می‌آید که در قصاص، جایز نمی‌باشد (النهاییه فی مجرد الفقه و الفتاوی ۳۲۸ و السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی ۲: ۱۲۷). مرحوم ابن براج نیز همین نظر را تأیید نموده و قائل به صحت این نوع شهادت در دیون، عقود و املاک است (المهذب ۲: ۵۶۰).

## ۲-۳. شهادت بر شهادت توسط زنان

شهادت بر شهادت توسط زنان دو حالت را شامل می‌شود؛ حالت اول، مواردی که اگر زن شاهد اصل هم باشد، شهادت وی پذیرفته نیست. درباره این حالت، اختلاف و نزاع خاصی وجود نداشته و روایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز که می‌فرماید: «شهادة النساء لا تجوز في طلاق، ولا نكاح، ولا في حدود، إلا في الديون وما لا يستطيع الرجال النظر إليه»، عمومیت داشته و شامل شهادت اصل و فرع می‌شود (علامه حلی، مختلف الشیعة في أحكام الشريعة ۸: ۵۲۹ و شهید اول، الدروس الشرعية في فقه الإمامية ۲: ۱۴۱).

حالت دوم که مورد اختلاف اصلی فقهاست، مواردی را شامل می‌شود که اگر زن، شاهد اصل باشد - منفرداً یا منضمماً - شهادت وی پذیرفته می‌شود (نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۲۰۸). برخی همچون سیدتقی قمی تمایل به عدم صحت شهادت بر شهادت زنان در این فرض دارند (هدایة الأعلام إلى مدارك شرائع الأحكام ۳۹۹) و برخی نیز این نظر را اولی و یا موافق احتیاط دانسته‌اند (فاضل، تفصیل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - القضاء و الشهادات ۵۲۸ و طوسی، المبسوط في فقه الإمامية ۸: ۲۳۴)؛ اما برخی دیگر، همچون شهید اول و آیت‌الله وحید خراسانی شهادت فرع توسط زنان را در این فرض پذیرفته‌اند (شهید اول، الدروس الشرعية في فقه الإمامية ۲: ۱۴۱ و وحید خراسانی، منهاج الصالحين، ۳: ۴۶۹). برخی نیز این نظر را اقوی دانسته‌اند (طوسی، همان ۸: ۲۳۴) البته شیخ طوسی در الخلاف شهادت زنان را فقط در دیون، املاک و عقود صحیح می‌داند (طوسی، الخلاف ۶: ۳۱۶).

طرفداران نظریه پذیرش شهادت بر شهادت توسط زنان دلایلی را بر ادعای خویش اقامه کرده‌اند و قائلین به نظریه عدم جواز نیز صرفاً بر ظهور روایات در اعتبار رجولیت تکیه کرده و ادله نظریه مخالف را نیز نقد کرده‌اند. در ادامه به بیان این ادله و اشکالات وارد بر آنها خواهیم پرداخت.

### بررسی ادله قائلین به جواز شهادت بر شهادت توسط زنان

قائلین به جواز شهادت بر شهادت توسط زنان در مجموع، پنج دلیل بر مدعای خویش اقامه کرده‌اند که هر یک از سوی مخالفین با اشکالاتی مواجه شده است.

## دلیل اول: آیات

بنا بر نقل مرحوم نراقی، شیخ طوسی با استناد به عموم آیه شریفه «فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ»، شهادت بر شهادت زنان را پذیرفته است. اما به عقیده برخی، این دلیل مخدوش است؛ چراکه طبق روایت داود بن حصین، این آیه شریفه، مربوط به دین است که اگر دو شاهد مرد حضور نداشتند، با یک شاهد مرد و دو زن نیز ثابت می‌شود (مستند الشیعة فی أحكام الشریعة ۱۸: ۳۹۵ و فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام ۱۰: ۳۶۵).

## دلیل دوم: اخبار

به عقیده شیخ طوسی، روایات مربوط به شهادت بر شهادت، عمومیت داشته و شامل شهادت بر شهادت توسط زنان نیز می‌شود. در مقابل، مرحوم نراقی بیان می‌کند که «این روایات، همه ظهور در اعتبار رجولیت دارند و نمی‌توان با استناد به روایات، چنین حکمی داد؛ علاوه بر آن، مادر باره پذیرش شهادت بر شهادت توسط زنان حتی یک خبر هم نداریم، چه رسد به اخبار متعدده» (نراقی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة ۱۸: ۳۸۷).

## دلیل سوم: اجماع

سومین دلیلی که شیخ طوسی برای ادعای خود نقل کرده‌اند، اجماع منقول است. در پاسخ به این استدلال نیز مرحوم نراقی اینگونه بیان کرده‌اند که: «اجماع منقول حجیت ندارد خصوصاً اگر شهرت قطعی بر خلاف آن باشد (همان).

## دلیل چهارم: اصل قبول شهادت

آخرین دلیل شیخ طوسی برای اثبات جواز شهادت بر شهادت توسط زنان، استناد به اصل قبول شهادت است؛ یعنی اگر در موردی شک کنیم که شهادت بر شهادت فرع، صحیح است یا خیر، اصل، پذیرش شهادت است. در پاسخ به این استدلال نیز مرحوم نراقی معتقد است که اصل، خلاف این امر است (همان)؛ به این بیان که اعتبار شهادت به عنوان یک دلیل ظنی، خلاف اصل است و بنابراین، در موارد شک باید اصل عدم حجیت و عدم ترتب اثر شهادت را جاری کرد. از سوی دیگر، واضح است که شهادت بر شهادت توسط زنان، از موارد یقینی خروج از اصل نیست.

## دلیل پنجم: اولویت

برخی معتقدند شهادت بر شهادت زنان، در مواردی که شهادت آنان صحیح باشد، به دلیل اولویت، جایز است. (طباطبایی قمی، سیدتقی، هدایة الأعلام إلى مدارك شرائع الأحكام؛ ۳۹۹). اشکال چنین سخنی این است که در اینجا اولویتی وجود نداشته و احکام شرعی، تعبدی هستند و دلیلی بر اعتبار شهادت بر شهادت زنان وجود ندارد.

طبق نقدهایی که بر ادله قائلین به جواز وارد شد، می‌توان گفت شهادت بر شهادت توسط زنان مطلقاً صحیح نیست؛ اعم از اینکه در آن مورد اصالتاً شهادت زنان پذیرفته نباشد. که در این فرض، به قیاس اولویت، شهادت فرع آنها نیز صحیح نیست. یا اینکه شهادت زنان در آن مورد اصالتاً پذیرفته باشد که در این فرض نیز ضمن نقد ادله قائلین به جواز، دلیل اصلی عدم جواز این است که ظاهر روایات مربوط به شهادت، رجولیت را شرط می‌داند (سبزواری، مهذب الأحكام ۲۷: ۲۰۶).

### ۳. شرایط صحت شهادت بر شهادت

فقهها در مجموع، شش شرط را برای صحت شهادت بر شهادت بیان کرده‌اند که در ادامه با استناد به کتب فقهی مختلف بیان می‌شوند.

#### ۱-۳. لزوم دو شاهد فرع بر شهادت شاهدان اصل

شرط اول آن است که برای هر شاهد اصل، دو شاهد فرع لازم است و دلیل این شرط، اجماع و روایاتی است که در مباحث پیشین بیان شد. در این خصوص، لازم نیست شاهدان فرعی هر شاهد اصلی با دیگری مغایرت داشته باشد؛ زیرا اطلاق روایات، شامل این مورد نیز می‌شود. بنابراین شهادت دو نفر بر هر کدام از شاهدان اصلی و نیز شهادت یک شاهد فرع، همراه شاهد اصل بر شاهد اصلی دیگر و برعکس آن جایز است (نراقی، مستند الشیعه فی أحكام الشریعة ۳۸۸: ۱۸؛ ابن براج، المهذب، ۵۶۰: ۲؛ ابن ادریس، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی ۱۳۲: ۲؛ علامه حلی، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان ۱۶۴: ۲؛ شهید ثانی، حاشیة الإرشاد ۱۶۱: ۴؛ سبزواری، مهذب الأحكام، ۲۷: ۲۰۵؛ منهاج الصالحین، فیاض ۲۷۲: ۳؛ و خویی، مبانی تکملة المنهاج ۴۱: ۱۷۶).

#### ۲-۳. غیبت یا معذور بودن شاهد اصل برای شهادت

در خصوص این شرط دو نظریه میان فقها وجود دارد؛ عده‌ای با آن مخالفت کرده و آن را صحیح نمی‌دانند، اما عده‌ای دیگر بر شهرت و حتی اجماع بر صحت این شرط استدلال نموده‌اند.

## نظریه اول: اشتراط تعذر و غیبت شاهد اصل

عده‌ای از فقها معتقدند شهادت شاهد فرع در صورتی صحیح است که شاهد اصل، حضور نداشته و یا حضور یافتن او دارای مشقتی باشد که تحمل آن غالباً ممکن نباشد و یا به اسباب دیگر، مانند موت و مرض نتواند حضور پیدا کند (طوسی، المبسوط فی فقه الإمامیة ۸: ۲۳۳؛ شیخ طوسی، الخلاف ۶: ۳۱۴ و ۳۱۵؛ ابن ادریس، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی ۲: ۱۳۲؛ علامه حلی، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان ۲: ۱۶۵؛ شهید اول، الدرر السریة فی فقه الإمامیة ۲: ۱۴۱؛ شهید ثانی، حاشیة الإرشاد ۴: ۱۶۲؛ نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۱۹۹؛ و طباطبایی قمی، هداية الأعلام إلى مدارك شرائع الأحكام؛ ۳۹۴).

استدلال این گروه از فقها این است که اولاً در خصوص این شرط، شهرت عظیم بین اصحاب وجود دارد؛ حتی شیخ طوسی در الخلاف ادعای اجماع بر آن می‌کند. (۳۱۶: ۶) ثانیاً روایت محمد بن مسلم در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه دلالت بر صحت این شرط می‌کند: «فی الشهادة علی شهادة الرجل، و هو بالحضرة فی البلد، قال: یجوز ذلك إذا کان لا یمکنه أن یرقیمها هو لعلته تمنعه من أن یرقیمها، فلا بأس بإقامة الشهادة علی الشهادة» (ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه ۳: ۷۱؛ عاملی، وسائل الشیعه ۲۷: ۴۰۳ و طوسی، الاستبصار فیما اختلفت من الأخبار ۳: ۲۰). این روایت می‌فرماید شهادت شاهد فرع در صورتی جایز است که شاهد اصل، منع از حضور داشته باشد. (نراقی، مستند الشیعه فی أحكام الشریعة ۳۹۱: ۱۸ و ۳۹۲؛ نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۱۹۹ و ۲۰۰) برخی فقها نیز این دو استدلال را چنین تقریر کرده‌اند که گرچه اجماع قطعی نیست؛ اما شهرت عظیم فقها بر این شرط، موجود بوده و گرچه روایت محمد بن مسلم ضعیف السند است؛ اما این ضعف با شهرت و عمل مشهور به این روایت، جبران می‌گردد (نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۱۹۹ و ۲۰۰؛ و لنکرانی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - القضاء و الشهادات؛ ۵۸۰).

مرحوم نراقی نیز استدلال را چنین بیان می‌کند که گرچه فقها برای این مطلب به اجماع و روایت صحیح استدلال نموده‌اند؛ اما کتاب الخلاف عده‌ای از اصحاب را مخالف این شرط می‌داند.

ایشان در ادامه می‌فرماید: مخالفین این شرط، شاذ و نادر بوده و می‌توان ادعای اجماع بر این مطلب نمود و در هر صورت، روایت صحیح محمد بن مسلم نظر مخالفین صحت این شرط را رد می‌کند (مستند الشیعة فی أحكام الشریعة ۱۸: ۳۹۱ و ۳۹۲). ایشان دلیل سومی نیز بیان می‌کنند؛ به این بیان که در صورت مشقت شدید برای شاهد اصل، شهادت بروی به دلیل نفی ضرر و حرج، واجب نیست. در این صورت یا باید حق مشهود له از بین برود و یا اینکه شهادت فرع را قبول نمائیم؛ فرض اول که به اجماع فقها باطل است و لذا تنها فرض دوم باقی می‌ماند. بنابراین در صورت عدم مشقت برای حضور شاهد اصل، شهادت فرع، صحیح نبوده و باید شاهد اصل، حضور داشته باشد (نراقی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة ۱۸: ۳۹۲). ایشان در ادامه یک فرع فقهی مربوط به این مسأله را مطرح نموده و می‌فرماید: (بر فرض صحت شرط مذکور) آیا برای قبول شهادت بر شهادت، باید هیچ شاهد اصلی امکان حضور نداشته باشد یا آنکه صرفاً عذر دو شاهد اصلی که شاهدان فرع برای آنها اقامه شهادت می‌کنند، کافی است؟ در پاسخ بیان می‌دارد که نیازی به معذور بودن همه شاهدان اصلی نیست؛ چراکه صحیح محمد بن مسلم فقط عذر دو شاهد اصلی را مطرح نموده که شهادت داده‌اند و دلالتی بر معذور بودن غیر این دو شاهد اصلی ندارد؛ بنابراین، اگر حضور شاهدان اصلی با عذر مواجه بود و مشهود له دو شاهد اصلی دیگر نیز برای اثبات مدعای خود داشته باشد، باز هم مشهود له می‌تواند برای شاهدان اصلی متعذر، شاهد فرع اقامه کرده و نیازی به دعوت و حضور شاهدان اصلی دیگر نیست (همان).

لازم به ذکر است که زمان تعذر در بحث حاضر، زمان طلب اداء شهادت است و طبق نظر صاحب جواهر، این شرط باید تا زمان اقامه شهادت مراعات شود؛ بنابراین اگر بعد از اقامه شهادت و قبل از صدور حکم قاضی، عذر شاهدان اصلی برطرف شود، مانعی برای قبول چنین شهادتی وجود ندارد (نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۲۰۱).

### **نظریه دوم: عدم اشتراط تعذر و غیبت شاهد اصل**

برخی از فقها با نظریه اول مخالفت نموده و معتقدند ضرورتی برای معذور بودن شاهد اصل وجود ندارد و بدون عذر نیز می‌توان شهادت بر شهادت را پذیرفت. مرحوم آقای خویی می‌فرماید: مشهور

برای نظر خود دو دلیل دارند که هر دو دارای اشکال است؛ دلیل اول، اجماع است که ثابت نبوده و خلاف آن از اسکافی و صاحب کشف اللثام نقل شده است و صاحب جواهر نیز نظر برخی را بر خلاف اجماع نقل می‌کند (مبانی تکملة المنهاج ۴۱: ۱۷۴). به عقیده صاحب جواهر، چنین شرطی بین اصحاب، شهرت عظیم داشته و حتی شیخ طوسی در الخلاف ادعای اجماع بر آن نموده است؛ با وجود این، خلاف این نظر نیز از اسکافی در مختلف الشیعه نقل شده است (شهید ثانی، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة ۸: ۵۲۷) و در نظر صاحب کشف اللثام نیز عدم اشتراط چنین شرطی را اقوی می‌داند؛ زیرا ادله‌ای که چنین شرطی را معتبر می‌دانند، ضعیف است و در نتیجه، با توجه به اطلاق ادله قبول شهادت، اصل اولی، عدم اشتراط این شرط بوده و شهادت در فرض مورد بحث، مورد قبول خواهد بود (فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ۱۰، ۳۶۶ و نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۱۹۹ و ۲۰۰).

دلیل دوم مشهور که مورد نقد مرحوم خوبی قرار گرفته است، روایت محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام است که طبق دلالتی که دارد، شهادت فرع در صورتی صحیح است که شاهد اصل توان حضور نداشته باشد. این روایت از جهت سندی ضعیف است؛ چراکه از دو طریق مختلف نقل شده است و در هر دو طریق، اشکالاتی در سند آن وجود دارد؛ طریق او، توسط محمد بن مسلم نقل شده و در «التهذیب» آمده است که در سند آن «ذبیان بن حکیم» وجود دارد که شخصی مهمل است و طریق دوم نیز روایتی است که شیخ صدوق نقل کرده و در سند او «علی بن احمد بن ابی عبدالله» وجود دارد که هر دو شخص در هر دو سلسله سند، توثیق نشده‌اند؛ بنابراین، شرط مذکور نامعتبر بوده و چنین شهادتی با توجه به اطلاق ادله قبول شهادت، مورد قبول است (خویی، مبانی تکملة المنهاج ۴۱: ۱۷۴).

مرحوم فیاض و آیت الله وحید خراسانی نیز نظر مشهور را دارای اشکال دانسته و قبول شهادت شاهد فرع حتی در صورت عدم عذر شاهد اصل را نظر اقوی می‌دانند (منهاج الصالحین، ۳: ۲۷۳ و منهاج الصالحین، ۳: ۴۷۱).

شیخ طوسی در الخلاف اشاره به این قول نموده و می‌فرماید: برخی اصحاب (قائل آن را ذکر

نمی‌کند) در فرض مورد بحث، قائل به جواز و امکان چنین شهادتی هستند و استدلال می‌کنند که با توجه به اطلاق ادله قبول شهادت، اصل، جواز آن بوده و اختصاص آن به زمان یا وجه خاصی، محتاج دلیل است؛ در حالی که چنین دلیلی وجود ندارد (الخلافاً: ۶: ۳۱۴).

در جمع‌بندی این بحث می‌توان گفت اجماعاتی که شیخ طوسی نقل می‌کند، بر مبنای قاعده لطف بوده و قبول چنین اجماعی با مشکل مواجه است. از سوی دیگر، روایت محمد بن مسلم نیز ضعیف‌السند بوده و عمل مشهور نیز نمی‌تواند جبران این ضعف سند باشد؛ چراکه ممکن است مبنای عمل مشهور، دلیل دیگری باشد؛ بنابراین، اطلاق ادله قبول شهادت، شامل فرض عدم معذوریت شاهد اصل نیز شده و در نتیجه، می‌توان گفت شرط معذور بودن شاهد اصل، نامعتبر بوده و چنین شهادتی، حجیت دارد.

### ۳-۳. عدم انکار شاهد اصل

انکار شاهد اصل دو فرض دارد؛ یعنی این انکار یا پس از صدور حکم قضایی بر طبق شهادت شاهد فرع صورت می‌گیرد و یا آنکه قبل از صدور حکم حاکم است.

#### فرض اول: انکار پس از صدور حکم

در فرض اول، انکار شاهد اصل، اثری در حکم ندارد. فقها برای این مطلب به دو دلیل تمسک نموده‌اند؛ برخی همچون آیت‌الله وحید با استدلال به استصحاب، چنین نظری را پذیرفته‌اند (وحید، منهاج‌الصالحین ۳: ۴۷۱)؛ به این بیان که حکم شرعی به صورت صحیح صادر شده و پس از انکار، شک در صحت آن می‌کنیم که در این صورت، استصحاب صحت آن جاری می‌شود. برخی دیگر از فقها به اطلاق نفوذ حکم حاکم تمسک نموده و معتقدند «ادله نفوذ حکم حاکم، اطلاق داشته و شامل این مورد نیز می‌شود و مادامی که علم به بطلان این حکم ایجاد نشود، به قوت خود باقی است» (علامه حلی، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان ۲: ۱۶۵؛ شهید ثانی، حاشیة الإرشاد ۴: ۱۶۴؛ نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۲۰۴؛ نراقی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، ۸: ۴۰۱؛ طباطبایی قمی، هدایة الأعلام إلى مدارک شرائع الأحكام؛ ۳۹۴؛ سبزواری، مهذب الأحكام، ۲۷: ۲۰۷؛ ولنکرانی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - القضاء والشهادات؛ ۵۸۲). مرحوم خوبی

نیز این دلیل را این گونه تقریر کرده است که «حکم به سبب شهادت بینة شرعی و مبتنی بر آن صادر شده است؛ لذا با انکار شاهد اصل، نقض نمی شود» (مبانی تکملة المنهاج ۴۱: ۱۷۸).

### فرض دوم: انکار قبل از صدور حکم

حکم فرض دوم بستگی تامی به پذیرش یا عدم پذیرش شرط دوم دارد. اگر شرط تعذر حضور شاهد اصل را نپذیریم، حکم مسأله در فرض انکار، دائر مدار عدلیت شاهد اصل و یا فرع است. مرحوم آقای خوبی، حضرت آیت الله وحید خراسانی و نیز مرحوم فاضل لنکرانی می فرمایند: در صورتی که شاهد اصل، عدل باشد، به شاهد فرع، توجهی نمی شود؛ اما اگر شاهد فرع، عدل باشد، باید شهادت او پذیرفته شود؛ زیرا متوقف بودن قبول شهادت فرع بر تعذر حضور شاهد اصل، ثابت نبوده و علاوه بر این، روایاتی نیز بر آن دلالت دارد (مبانی تکملة المنهاج ۴۱: ۱۷۸؛ منهاج الصالحین ۳: ۴۷۱؛ تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - القضاء و الشهادات؛ ۵۸۲ و ۵۸۴)؛ مانند صحیحہ عبد الرحمن و صحیحہ ابن سنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: «فی رجل شهد علی شهادة رجل فجاء الرجل فقال: ائی لم أشهده، قال: تجوز شهادة أعدلهما، وإن كانت عدالتهما واحدة لم تجز شهادته» (عاملی، وسائل الشیعه ۲۷: ۴۰۵) و معتبره عبد الرحمن که می فرماید: «قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن رجل شهد شهادة علی شهادة آخر فقال: لم أشهده فقال: تجوز شهادة أعدلهما» (همان). وجه استناد به روایت به این صورت است که اگر شاهد اصل، شهادت شاهد فرع را انکار کند، کسی که عدالت او بیشتر و عدل باشد، شهادت او قبول شده و در صورتی که عدالت آنان مساوی باشد، شهادت ها تعارض کرده و ساقط می شوند.

اما در صورتی که شرط تعذر حضور شاهد اصل را نپذیریم، در حکم مسأله باید بین صورت تعذر و حضور شاهد اصل، تفصیل دهیم و بنابراین، مسأله دو صورت پیدا می کند. صورت اول این است که حضور شاهد اصل، امکان داشته باشد که در این صورت، شهادت شاهد فرع اساساً موضوعی ندارد و با شاهد اصل، تعارضی نخواهد داشت (علامه حلی، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان ۲: ۱۶۵؛ نراقی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة ۱۸: ۴۰۲؛ شهید ثانی، حاشیة الإرشاد ۴: ۱۶۳؛ و طباطبایی قمی، هدایة الأعلام إلى مدارك شرائع الأحكام؛ ۳۹۴).

مرحوم سبزواری نیز معتقد است در صورت انکار، شهادت‌های شاهدان اصل و فرع دارای اشکال است؛ زیرا حجیت شهادت شاهدان اصل با انکار خود آنان از بین می‌رود و در خصوص حجیت شاهدان فرع نیز شک داریم که آیا ادله شهادت بر شهادت شامل آن می‌شود یا خیر؟ اگرچه در روایت صحیح‌السند در این خصوص وجود دارد، اما با این حال، موضوعی برای تعارض وجود ندارد؛ زیرا اعتبار شهادت شاهدان فرع، مشروط به عدم وجود شاهدان اصل است و بنابراین، در صورت حضور شاهدان اصل، نوبت به شاهدان فرع نمی‌رسد و دیگر موضوعی باقی نمی‌ماند تا بحث از رجحان هر یک بردیگری و عدلیت، مطرح باشد (سبزواری، مهذب الأحكام، ۲۷: ۲۰۶ و ۲۰۷).

صورت دوم آن است که حضور شاهد اصل، امکان نداشته باشد که در این فرض، شهادت شاهد فرع پذیرفته می‌شود. مرحوم نراقی در این خصوص می‌فرماید: «در صورتی که این انکار همراه با تعذر حضور شاهد اصل باشد - مانند اینکه به وسیله خبری که محفوف به قرینه است، فهمیده شود و یا دو شاهد عادل انکار او را بیان کنند - شهادت فرع پذیرفته است؛ زیرا به مقتضای اطلاق روایات، چنین شهادتی پذیرفته بوده و دلیلی بر عدم قبول آن وجود ندارد و به عبارتی، ادله قبول شهادت شاهد فرع اطلاق داشته و شامل این فرض نیز می‌شود» (نراقی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة ۱۸: ۴۰۲).

خلاصه حکم انکار شاهد اصل چنین بیان می‌شود که انکار شاهد اصل اگر بعد از حکم قضایی صورت پذیرد، اثری ندارد؛ اما اگر این انکار قبل از صدور حکم انجام گیرد، طبق نظری که قبول شهادت شاهد فرع را مشروط به تعذر حضور شاهد اصل نمی‌داند، در این صورت نیز پس از انکار شاهد اصل، باید اعدل از شاهد‌ها مورد قبول واقع شود. در فرض تساوی در عدالت نیز شهادت ساقط می‌شود.

#### ۳-۴. نام بردن از شاهد اصل

از جمله شرایط قبولی شهادت فرع این است که شاهد فرع هنگام شهادت نزد قاضی، از شاهد اصل نام ببرد؛ زیرا ممکن است فسق شاهد اصل برای قاضی محرز باشد و یا وی دارای صفتی باشد که موجب رد شهادت وی می‌شود. البته ضرورتی ندارد که تصریح به عدالت و یا اعتراف به صدق شاهد اصل در شهادت کند (شهید ثانی، حاشیة الإرشاد ۴: ۱۶۵؛ علامه حلی، إرشاد الأذهان إلی أحكام

الإيمان ٢: ١٦٥ و فاضل هندی، كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام ١٠: ٣٦٧؛) با این حال، صاحب كشف اللثام نقل می‌کند که طبق نظر شیخ مفید، جایز نیست شخصی شهادت بر شهادت دیگری بدهد مگر آنکه بدانند آن شخص، عادل است؛ اما دلیلی بر این سخن نیست و تنها در صورتی شهادت جایز نیست که شخص علم به کذب دیگری داشته باشد (فاضل هندی ١٠: ٣٦٧).

بنابراین این مسأله چندین صورت پیدا می‌کند:

١. اینکه هر دو شاهد فرع، نام شاهد اصل را ذکر کنند و تصریح به عدالت آنان کنند که در این صورت، شهادت فرع پذیرفته می‌شود.

٢. هر دو شاهد فرع، نام شاهد اصل را ذکر کنند، اما عدالت آنها را بیان نکنند که در این صورت، قاضی باید نسبت به شاهدان اصل، تحقیق کرده و طبق نتیجه آن حکم کند.

٣. هر دو شاهد فرع، عدالت شاهدان اصل را بیان کنند، اما نامی از آنان را ذکر نکنند که در این صورت، شهادت آنان مورد قبول نیست (طوسی، المبسوط في فقه الإمامية ٨: ٢٣٤ و ابن ادریس حلی، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی ٢: ١٢٩)؛ زیرا ممکن است آنان با این گمان که شاهدان عادل هستند، اقدام به شهادت کرده باشند؛ در حالی که جهل مرکب به این موضوع داشته و گمان آنان باطل بوده است؛ به عبارت دیگر، ممکن است در نظر شاهدان فرع، عدالت معنای خاصی غیر از آنچه در شریعت معتبر است، داشته باشد. (فاضل هندی، كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام ١٠: ٣٦٦ و ٣٦٧؛ و تبریزی، أسس القضاء والشهادة؛ ٥٧٦).

با این بیان، یکی از شرایط صحت شهادت بر شهادت، نام بردن شاهد اصل است؛ گرچه تصریح به عدالت آنان لازم نیست.

### ٣-٥. شهادت بر شیء واحد

یکی دیگر از شرایط قبولی شاهدان فرع، شهادت بر شیء واحد است؛<sup>١</sup> هر چند از لحاظ لفظ، متفاوت باشند. بنابراین اگر یکی از آنان شهادت بر بیع دهد و دیگری شهادت بر اقرار به بیع دهد، بیع ثابت نمی‌شود. به همین منوال، اگر در زمان و متعلق آن نیز اختلاف داشته باشند، شهادت

١. لازم به ذکر است که این شرط، از شرایط اختصاصی قبول شهادت بر شهادت نبوده و از شرایط عمومی پذیرش مطلق شهادت و بیینه است.

نافذ نخواهد بود؛ مانند اینکه یکی شهادت بر بئع در شهری خاص دهد و دیگری شهادت بر بئع در شهر دیگر دهد و یا یکی از آنان شهادت بر سرقت یک دینار و دیگری شهادت بر سرقت یک درهم دهد (نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴: ۲۱۱؛ علامه حلی، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان ۲: ۱۶۷؛ شهید ثانی، حاشیة الإرشاد ۴: ۱۷۵؛ سبزواری، مهذب الأحكام، ۲۷: ۲۰۸؛ فیاض، منهاج الصالحین، ۳: ۲۷۳؛ خویی، مبانی تکملة المنهاج ۴۱: ۱۷۹؛ لنکرانی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - القضاء والشهادات؛ ۵۸۵ و وحید خراسانی، منهاج الصالحین ۳: ۴۷۱).

### ۳-۶. همراهی شهادت با یکی از اسباب جواز تحمل و اداء شهادت بر شهادت

اسباب تحمل شهادت بر شهادت به سه صورت بیان شده است: ۱. استدعاء؛ ۲. استماع شهادت توسط شاهدان فرع؛ ۳. شهادت اصل با ذکر سبب آن. از میان این سه صورت، صورت اول مورد قبول همه فقها بوده و صورت دوم و سوم نیز اختلافی است که به صورت تفصیلی به آنها خواهیم پرداخت. ۱. استدعاء: یعنی شاهد اصل از شاهد فرع درخواست کند که طبق شهادت او شهادت بدهد؛ به عنوان مثال، بگوید: «شهادت می دهم درهمی برای فلانی بر ذمه فلانی است» و بر این شهادت من شهادت بدهد. این نوع شهادت به دلیل وجود درخواست در آن، استدعاء نامیده شده است. این حالت را فقهایی همچون شیخ طوسی مطرح کرده اند و به عقیده برخی نیز اعلی مراتب تحمل شهادت بر شهادت، همین صورت است (طوسی، المبسوط فی فقه الإمامیة ۸: ۲۳۲؛ محقق حلی، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام ۴: ۱۲۸؛ علامه حلی، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان ۲: ۱۶۴؛ شهید ثانی، حاشیة الإرشاد ۴: ۱۵۹؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۱۹۵ و ۱۹۶ و شهید اول، الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة ۲: ۱۴۲). مرحوم نراقی، نظر مرحوم اسکافی را این گونه بیان می کند: «فقط در صورت اول، صحیح بوده و در صورت دوم و سوم، جایز نیست و مشهور فقها در یک صورت نظرشان بر عدم صحت تحمل شهادت است و آن در صورتی است که شاهد اصل بگوید: «شهادت می دهم که بر ذمه فلانی، فلان چیز است» بدون اینکه درخواست کرده و یا در محکمه بوده و یا سببی ذکر کرده باشد» (نراقی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة ۱۸: ۳۹۷).

۲. استماع شهادت توسط شاهدان فرع؛ یعنی شاهد فرع بشنود که شاهد اصل نزد قاضی به حق

شهادت می دهد که در این صورت، می تواند نسبت به آن اداء شهادت کند. این حالت را نیز برخی دیگر از فقها پذیرفته اند (طوسی، المبسوط في فقه الإمامية ۸: ۲۳۲؛ محقق حلی، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام ۴: ۱۲۸؛ علامه حلی، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان ۲: ۱۶۴؛ شهید ثانی، حاشية الإرشاد ۴: ۱۵۹؛ نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۱۹۵ و ۱۹۶ و شهید اول، الدروس الشرعية في فقه الإمامية ۲: ۱۴۲).

۳. شهادت اصل با ذکر سبب آن؛ یعنی شاهد اصل، شهادت به حق داده و سبب وجوب آن را نیز بیان کند؛ مانند اینکه بگوید: «شهادت می دهم که هزار درهم به دلیل خرید خانه برای فلانی بر ذمه فلانی است». این فرض را نیز گروهی از فقها پذیرفته اند (طوسی، المبسوط في فقه الإمامية ۸: ۲۳۲؛ علامه حلی، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان ۲: ۱۶۴؛ شهید ثانی، حاشية الإرشاد ۴: ۱۵۹ و نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۱۹۵ و ۱۹۶).

بنابراین اگر شهادت بر شهادت غیر از سه صورت فوق باشد، شاهد فرع، متحمل شهادت شاهد اصل نخواهد بود؛ زیرا چنین شهادتی بر مبنای علم نخواهد بود. مانند صورتی که شاهد فرع بشنود که شاهد اصل چنین می گوید: «أشهد أن لفلان بن فلان على فلان بن فلان، ألف درهم» (طوسی، المبسوط في فقه الإمامية ۸: ۲۳۲؛ محقق حلی، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام ۴: ۱۲۸؛ علامه حلی، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان ۲: ۱۶۴؛ شهید ثانی، حاشية الإرشاد ۴: ۱۵۹؛ و نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۱۹۵ و ۱۹۶).

از مجموع ۶ شرط ذکر شده در کتب فقهی، ۵ شرط مورد قبول واقع شد و در مواردی که شهادت بر شهادت، مبنای صدور حکم قرار گیرد، باید این شرایط وجود داشته باشد و قاضی مربوطه آنها را احراز نماید؛ در غیر این صورت، چنین شهادتی مورد قبول نبوده و نمی تواند مبنای حکم قرار گیرد.

#### ۴. بررسی حقوقی شهادت بر شهادت

در بررسی قوانین موجود کشور، نکاتی در خصوص موضوع پژوهش به دست آمده است که به صورت مختصر به آنها اشاره می گردد:

• در قوانین کشور ما، بحث شهادت بر شهادت در قانون مجازات اسلامی در مواد ۱۸۸، ۱۸۹

و ۱۹۰، در قانون آیین دادرسی کیفری در تبصره ۲ ماده ۱۱۹ و ماده ۲۳۱ آیین دادرسی مدنی مورد اشاره قرار گرفته است. تبصره ۲ م ۱۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری نیز بیان می‌دارد که در صورتی که شهادت بر شهادت، مستند رأی دادگاه باشد، استماع آن توسط قاضی صادرکننده رأی، الزامی است.

- قانون‌گذار در ماده ۱۸۹ قانون مجازات اسلامی، نظریه غالب فقها را صحیح دانسته و بیان می‌دارد که شهادت بر شهادت در جرایم موجب حد و تعزیر، صحیح نبوده و در قصاص، دیه و ضمان مالی جاری است و این ماده در واقع، عبارت دیگری از شهادت بر شهادت در حقوق الله و حقوق الناس است و اشاره شد که این نوع شهادت در حقوق الله جایز نبوده و در حقوق الناس، قابل قبول است؛ هرچند برخی فقها این شهادت را فقط در دیون، أملاک و عقود، جاری می‌دانند.
- یکی از خلأهای قانونی در این خصوص، عدم اشاره به شهادت بر شهادت توسط بانوان بوده و در حالی که در موارد فراوانی ممکن است شاهد مورد نظر، زن باشد، موضع تقنینی قانون‌گذار در این خصوص روشن نیست. البته می‌توان با مراجعه به ماده ۱۶۷ قانون اساسی، حکم فقهی این فرض را نیز به دست آورد؛ اما با توجه به عدم وجود سیستم یکپارچه در محاکم قضایی، این موضوع باعث صدور آراء گوناگون در پرونده‌های مختلف قضایی خواهد شد. البته می‌توان گفت در این خصوص، قانون به عمومات شهادت اکتفاء کرده و نیازی به تکرار آن ندیده است.
- در خصوص شرایط پذیرش شهادت بر شهادت نیز طبق ماده ۲۳۱ آیین دادرسی مدنی، در کلیه دعاوی که جنبه حق الناسی - اعم از جزایی و مدنی، مالی و غیر آن - داشته باشد، در صورتی که حضور شاهد اصلی، متعذر یا متعسر باشد، شهادت بر شهادت شاهد اصلی، مسموع خواهد بود؛ مانند اینکه در بحث سرقت، جنبه مالی آن توسط شاهد فرع، قابل اثبات است. همچنین ماده ۱۸۸ قانون مجازات اسلامی، به تعذر حضور شاهد اصل، اشاره نموده و نظریه غالب فقها را پذیرفته است؛ در حالی که نظر دیگر، چنین شرطی را معتبر و صحیح ندانسته و آن را رد نمود.
- تبصره ۲ ماده ۱۸۸ نیز اشاره به شهادت بر شهادت شاهد فرع داشته و می‌گوید چنین شهادتی، صحیح نیست؛ هرچند این ماده مطابق یکی از اقوال در این مسأله است، اما در مباحث گذشته ثابت شد که چنین شهادتی صحیح است.

• در خصوص انکار شاهد اصلی نیز قانون‌گذار در ماده ۱۹۰ قانون مجازات اسلامی، طبق نظر مشهور فقها عمل نموده است. این ماده فروض مختلفی را شامل می‌شود که پیش از این به بحث گذاشته شد؛ ولی قانون‌گذار فقط دو فرض را بیان نموده و نظریه مشهور را در این خصوص پذیرفته است. در این مورد، برخی فقها معتقدند در صورت انکار شهادت فرع توسط شاهد اصل، اگر شاهد اصلی غایب بوده و انکار او توسط دو شاهد عادل بیان شود، شهادت فرع صحیح بوده و اعتنایی به این انکار نمی‌شود.

• یکی دیگر از خلأهای قابل مشاهده در قانون فعلی کشور، عدم اشاره به أداء شهادت به سبب یکی از اسباب آن است که یکی از شرایط اساسی صحت شهادت بر شهادت است.

### نتیجه

شهادت بر شهادت در حدود جایز نیست؛ اما در حقوق الناس مطلقاً و در سایر احکام شرعی الهی و عیوب زنان که غالباً دیگران نمی‌توانند نسبت به آن علم پیدا کنند، پذیرفته می‌شود. شهادت زنان به عنوان شاهد فرع نیز طبق نظر مشهور فقها، جایز نیست.

فقها صحت شهادت بر شهادت را مشروط به شش شرط دانسته‌اند که عبارتند از: ۱. به تعداد هر شاهد اصل، دو شاهد فرع وجود داشته باشد؛ ۲. شاهدان فرع از شاهدان اصل نام برده و تصریح به عدالت آنان کنند؛ ۳. حضور شاهد اصل امکان پذیر نبوده یا مشقت داشته باشد و یا شاهد اصل، غایب باشد؛ ۴. شاهد اصل، شاهد فرع را انکار نکند؛ ۵. شهادت بر شیء واحد صورت پذیرد و ۶. شهادت به سبب یکی از اسباب صحت شهادت فرع اقامه شود که عبارتند از: استدعاء، شنیدن شاهد فرع و بیان سبب وجوب حق توسط شاهد اصل. از میان این شروط شش‌گانه، شرط تعذر حضور شاهد اصل هنگام شهادت مورد قبول واقع نشده و صحیح به نظر نمی‌رسد و قانونگذار نیز باید این شرط را از ماده ۱۸۸ قانون مجازات حذف کند.

همچنین قانونگذار شهادت بر شهادت شاهد فرع را پذیرفته است؛ اما به نظر می‌رسد این نظر نیز صحیح نبوده و باید چنین شهادتی نیز پذیرفته شود. برخی دیگر از شروط نیز اگرچه مورد قبول است، اما در چگونگی شرطیت آن اختلاف وجود دارد؛ مانند عدم انکار شاهد فرع توسط شاهد اصل.

## فهرست منابع

### قرآن کریم

۱. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی. من لا یحضره الفقیه، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.
۲. ابن براج طرابلسی، عبد العزیز. المهذب (لابن البراج)، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۶ ق.
۳. تبریزی، جواد بن علی. أسس القضاء والشهادة، چاپ اول، قم: دفتر آیت الله تبریزی، بی تا.
۴. حلّی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ ق.
۵. حلّی، جمال الدین، احمد بن محمد اسدی. المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ ق.
۶. حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، (محقق حلّی). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، چاپ دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق.
۷. خویی، سید ابوالقاسم موسوی. مبانی تکملة المنهاج، چاپ اول، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی، ۱۴۲۲ ق.
۸. سبزواری، سید عبد الأعلى. مهذب الأحكام (للسبزواری)، چاپ چهارم، قم: مؤسسه المنار، ۱۴۱۳ ق.
۹. شهید اول، محمد بن مکی عاملی. الدروس الشرعية فی فقه الإمامیة، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
۱۰. شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی. حاشیة الإرشاد، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۴ ق.
۱۱. طباطبایی قمی، سید تقی. هداية الأعلام إلى مدارك شرائع الأحكام، چاپ اول، قم: انتشارات محلاتی، ۱۴۲۵ ق.
۱۲. طوسی، محمد بن حسن. الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ ق.
۱۳. ----- الخلف، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ ق.
۱۴. ----- المبسوط فی فقه الإمامیة، چاپ سوم، تهران: المكتبة المرتضویة

- لإحياء الآثار الجعفرية، ١٣٨٧ ق.
١٥. عاملی، محمد بن حسن (شیخ حر عاملی). وسایل الشیعه، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ١٤٠٩ ق.
١٦. علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٠ ق.
١٧. ----- . مختلف الشیعة في أحكام الشریعة، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٣ ق.
١٨. فیاض کابلی، محمد اسحاق. منهاج الصالحین (للفیاض)، بی تا.
١٩. فاضل هندی، محمد بن حسن. كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٦ ق.
٢٠. فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی. الوافی، چاپ اول، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ١٤٠٦ ق.
٢١. لنکرانی، محمد فاضل موحدی. تفصیل الشریعة في شرح تحریر الوسيلة - القضاء والشهادات، چاپ اول، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، ١٤٢٠ ق.
٢٢. نجفی، محمد حسن. جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام، چاپ هفتم، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ١٤٠٤ ق.
٢٣. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی. مستند الشیعة في أحكام الشریعة، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ١٤١٥ ق.
٢٤. نوری، حسین بن محمد تقی. مستدرک الوسایل و مستنبط الوسایل، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ١٤٠٥ ق.
٢٥. وحید خراسانی، حسین. منهاج الصالحین (للوحد)، چاپ پنجم، قم: مدرسه امام باقر علیه السلام، ١٤٢٨ ق.